مقاله پژوهشی

ساختار و شگردهای روایت در رمان مدرن: مطالعهٔ موردی رمان *جان شیفته* اثر رومن رولان و *چراغها را من خاموش میکنم* اثر زویا پیرزاد

پروانه والامهر، عبدالله حسن زاده میرعلی*

گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران.

سال نوزدهم، شماره چهارم، تیر ۱۴۰۵، شماره پی در پی ۱۲۲، صص ۳۲۴-۳۰۳

https://irandoi.ir/doi/10.irandoi.2002/bahareadab.2026.18.8232

نشریه علمی سبک شناسی نظم و نثر فارسی

(بهار ادب سابق)

چکیده:

زمینه و هدف: مسئلهٔ اصلی پژوهش آن است که روایت در این دو اثر چگونه از رهگذر مؤلفه‌هایی چون زاویه دید، کانونی‌شدگی، زمان روایت، توصیف، زبان و نحوهٔ مداخلهٔ راوی، به بازنمایی تجربه زیسته شخصیت زن و شکلگیری معنا یاری میرساند. از آنجا که روایت‌شناسی در امتداد ساختارگرایی و با تمرکز بر سازوکارهای درونی متن شکل گرفته است، این پژوهش میکوشد نشان دهد که تفاوت در انتخاب راوی و شیوهٔ کانونی‌سازی، چگونه به دو الگوی متفاوت از بازنمایی ذهن، عاطفه و هویت زنانه منجر میشود.

روش پژوهش: این پژوهش با رویکردی توصیفی-تحلیلی و بر پایهٔ روایت‌شناسی، به بررسی ساختار و شگردهای روایت در دو رمان جان‌شیفته اثر رومن رولان و چراغها را من خاموش میکنم اثر زویا پیرزاد میپردازد.

یافته‌های پژوهش: یافته‌ها نشان میدهد که در جان‌شیفته، روایت سوم‌شخص و کانونی‌شدگی عمدتاً درونی بر شخصیت اصلی رمان، آنت ریوی‌یر، زمینه را برای تلفیق تحلیل روانشناسی، تأملات اخلاقی و چشم‌انداز اجتماعی-تاریخی فراهم میکند؛ در حالی که در چراغها را من خاموش میکنم، روایت اول‌شخص و درونیِ کلاریس، تجربه روزمره، عاطفی و خانوادگی را در کانون توجه قرار میدهد و به بازنمایی مینیمالیستری از جهان متن می‌انجامد.

نتیجه‌گیری: این پژوهش در نهایت استدلال میکند که شگردهای روایی در هر دو رمان نه صرفاً ابزار انتقال داستان، بلکه سازوکارهایی برای تولید معنا، شکل‌دهی به سوژه‌گی زنانه و پیوند دادن تجربهٔ فردی با زمینه‌های اجتماعی و فرهنگیند.

تاریخ دریافت: ۱۸ اسفند ۱۴۰۴
تاریخ داوری: ۲۰ فروردین ۱۴۰۵
تاریخ اصلاح: ۰۵ اردیبهشت ۱۴۰۵
تاریخ پذیرش: ۱۹ خرداد ۱۴۰۵

کلمات کلیدی:
روایت‌شناسی، زاویه دید، کانونی‌شدگی، راوی، جان‌شیفته، چراغها را من خاموش میکنم

* نویسنده مسئول:
a.hasanzadeh@semnan.ac.ir
(+۹۸ ۲۱)

Nintenth year, Number Four, May 2026, Continuous Number 122, Pages: 303-324

Journal of the stylistic of Persian poem and prose
(Bahar-e- Adab)
Home page: https://www.bahareadab.com

ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

Narrative Structure and Techniques in the Modern Novel: A Case Study of The Enchanted Soul by Romain Rolland and I'll Turn Off the Lights by Zoya Pirzad

P. Valamehr, A. Hassanzadeh Mirali*
Department of Persian Language and Literature, Semnan University, Semnan, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 09 March 2026
Reviewed: 09 April 2026
Revised: 25 April 2026
Accepted: 09 June 2026

KEYWORDS
narratology; point of view; focalization; narrator; Jean-Christophe; I'll Turn Off the Lights

*Corresponding Author
✉ *a.hasanzadeh@semnan.ac.ir*
☎ (+98)

ABSTRACT

BACKGROUND AND OBJECTIVES: The main concern of this study is how narration in these two works—through such components as point of view, focalization, narrative time, description, language, and the narrator's mode of intervention—contributes to representing the female character's lived experience and to the formation of meaning. Since narratology emerged in the wake of structuralism with a focus on the text's internal mechanisms, this research seeks to show how differences in the choice of narrator and the mode of focalization lead to two distinct patterns of representing the female mind, emotion, and identity.

METHODOLOGY: Method: Adopting a descriptive–analytical approach and drawing on narratology, this study examines the narrative structure and techniques in two novels: Jean-Christophe by Romain Rolland and I'll Turn Off the Lights by Zoya Pirzad.

FINDINGS: The findings indicate that in Jean-Christophe, third-person narration and predominantly internal focalization on the novel's main character, Antoinette Rivière, provide the ground for combining psychological analysis, ethical reflections, and a socio-historical perspective. By contrast, in I'll Turn Off the Lights, Clarisse's first-person, internal narration foregrounds everyday, emotional, and familial experience and results in a more minimalist representation of the textual world.

CONCLUSION: Ultimately, this research argues that the narrative techniques in both novels are not merely tools for conveying the story; rather, they function as mechanisms for meaning-making, for shaping female subjectivity, and for linking individual experience to social and cultural contexts.

https://irandoi.ir/doi/10.irandoi.2002/bahareadab.2026.18.8232

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
19	0	0

مقدمه

روایت‌شناسی به عنوان یکی از رویکردهای مهم نقد ادبی است که به مطالعه ساختار، منطق و سازمان درونی روایتها میپردازد و میکوشد فراتر از سطح ظاهری داستان، الگوهای بنیادین و سازوکار تکرارشونده آنها را آشکار سازد. «روایت یکی از بنیادی‌ترین شیوه‌های سازماندهی تجربه انسانی و بازنمایی جهان در ادبیات است. انسان نه‌تنها جهان را از خلال رخدادها، بلکه از طریق نظم‌دادن به آنها در قالب روایت میفهمد و بازمیسازد. از این منظر، روایت صرفاً بازگوییِ یک سلسله حوادث نیست، بلکه فرآیندی است که طی آن، تجربه، زمان، کنش و ذهنیت در قالبی معنادار سامان مییابد. روایت‌شناسی به‌عنوان دانشی که به بررسی سازوکارهای درونی روایت میپردازد، از دلِ ساختارگرایی و با تکیه بر تمایز میان «داستان» و «گفتمان» شکل گرفت و به‌تدریج به یکی از مهمترین رویکردهای تحلیل متن در مطالعات ادبی بدل شد.» (Genette, 1980, 124; Chatman, 1978, 102)

در سنت روایت‌شناسی، ژرار ژنت با طرح مفاهیمی چون «زمان، حالت و وجه روایت، امکان تحلیل دقیق روابط میان راوی، شخصیت، زمانمندی و زاویه دید را فراهم کرد.» (Genette, 1980, 123) همچنین سیمور چتمن با تفکیک میان «story» و «discourse»، نشان داد که «معنای روایت نه فقط در «چه چیزی» بلکه در «چگونه» روایت‌شدن آن شکل میگیرد.» (Chatman, 1978, 103) در ادامه، پژوهشگرانی چون ریمون-کنان[1]، مکاریک[2]، بال[3] و هرمان[4] نیز با گسترش دامنه روایت‌شناسی، توجه را از «ساختار صرف به سوی ذهنیت، تجربه، جهانسازی و رابطه روایت با بافت اجتماعی معطوف کردند.» (همان) از اینرو، تحلیل روایت در آثار داستانی معاصر، تنها بررسی یک تکنیک صوری نیست، بلکه راهی برای فهم نحوه تولید معنا، بازنمایی هویت و صورت‌بندی تجربه انسانی است.

در این میان، رمان جان‌شیفته اثر رومن رولان و چراغها را من خاموش میکنم اثر زویا پیرزاد، دو نمونه مهم از رمانهایی هستند که در آنها روایت، جایگاهی فراتر از انتقال داستان دارد. در جان‌شیفته، روایت سوم‌شخص با کانونی‌شدگی عمدتاً بر آنت، امکان بازنمایی ذهنی پیچیده، اخلاق‌محور و اجتماعی را فراهم میسازد؛ به‌گونه‌ای که شخصیت زن نه فقط در سطح کنش، بلکه در سطح تأمل، تردید و خودآگاهی نیز شکل میگیرد. در مقابل، چراغها را من خاموش میکنم با روایت اول‌شخصِ کلاریس، تجربه روزمره، عاطفی و خانوادگی زن را از درون میکاود و با زبانی ساده، صمیمی و جزئی‌نگر، جهانی نزدیک و ملموس میسازد. بنابراین، خوانش این دو رمان میتواند نشان دهد که چگونه زاویه دید، کانونی‌شدگی و زبان روایت، منجر به بازنمایی زن و تجربه زیسته او میشود.

با توجه به اهمیت روایت در ساخت معنای متن و نیز جایگاه برجستهٔ دو رمان یادشده در بازنمایی شخصیت زن، این پژوهش میکوشد بصورت توصیفی-تحلیلی ساختار و شگردهای روایت در این دو اثر را بررسی کند و نشان دهد که چگونه مؤلفه‌های روایی، در شکلدهی به هویت، ذهنیت و جایگاه اجتماعی شخصیتهای زن نقش ایفا میکنند. چنین رویکردی میتواند هم به غنای مطالعات روایت‌شناسی در ادبیات بیفزاید و هم امکان خوانشی دقیقتر از بازنمایی زن در دو سنت ادبی متفاوت را فراهم سازد.

اهمیت و ضرورت پژوهش

اهمیت این پژوهش از آنجا ناشی میشود که روایت، فقط ابزار نقل داستان نیست، بلکه سازوکاری بنیادی برای تولید معنا، بازنمایی تجربه و سازماندهی جهان متن است. از اینرو، بررسی عناصر روایی در رمان، بویژه در آثار

---

[1]:Rimmon-Kenan
[2] :Irena R. Makaryk
[3]: Bal
[4] :Herman

مدرن، میتواند لایه‌های پنهان معنا، نحوه شکلگیری ذهنیت شخصیتها و رابطه متن با بافت اجتماعی و فرهنگی را آشکار سازد. در چنین رویکردی، تحلیل زاویه دید، کانونی‌شدگی، زمان، زبان و مداخله راوی، نه مطالعه جزئیات فرعی، بلکه کلید فهم معماری معنایی اثر است.

ضرورت این پژوهش نیز از چند جهت قابل توضیح است. نخست آنکه درباره هر یک از دو رمان جان‌شیفته و چراغها را من خاموش میکنم پژوهشهای متعددی انجام شده، اما مطالعه‌ای که بصورت متمرکز و تطبیقی بر ساختار روایت و شگردهای روایی آنها تکیه کند، میتواند خلأیی مهم را در حوزه نقد روایت‌محور پر کند. دوم آنکه این دو اثر، با وجود تفاوتهای فرهنگی، زبانی و تاریخی، هر دو در مرکزیت بخشیدن به تجربه زنانه و بازنمایی ذهنیت شخصیتهای زن اشتراک دارند؛ از اینرو، خوانش این دو رمان میتواند نشان دهد که چگونه روایت در دو زمینه متفاوت، به دو شیوه متمایز عمل میکند. سوم آنکه در مطالعات ادبی فارسی، گاه تمرکز بر مضمون یا شخصیت‌پردازی، جای تحلیل دقیق سازوکارهای روایت را گرفته است؛ در حالیکه درک عمیق متن، مستلزم توجه به شیوه روایتگری و نحوه سازماندهی تجربه در متن است.

بنابراین، این پژوهش از حیث نظری و تحلیلی واجد اهمیت است؛ زیرا هم بر غنای ادبیات روایت‌شناسی میافزاید و هم امکان فهم دقیقتر از نحوه بازنمایی هویت زن در دو رمان برجسته ادبیات جهان و ایران را فراهم میکند. افزون بر این، مطالعه این دو اثر میتواند نشان دهد که چگونه تفاوت در شیوهٔ روایت، بر معنای نهایی متن و بر نوع مواجهه خواننده با شخصیت زن اثر میگذارد.

هدف پژوهش

هدف اصلی این پژوهش، بررسی ساختار و شگردهای روایت در دو رمان جان‌شیفته و چراغها را من خاموش میکنم بر پایه مبانی روایت‌شناسی است.

اهداف فرعی پژوهش عبارتند از:

- تحلیل زاویه دید و کانونی‌شدگی در دو رمان؛
- بررسی نقش راوی و میزان مداخله‌گری او در سازمان روایت؛
- تبیین کارکرد زمان، توصیف و زبان در شکلگیری معنا؛
- نشان‌دادن شیوه بازنمایی ذهن و هویت زنانه در هر دو اثر؛
- آشکار ساختن تفاوتهای روایی دو متن در پیوند با زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی آنها.

پرسشهای پژوهش

پرسشهای اصلی این پژوهش به شرح زیر است:

۱. ساختار روایت در رمانهای جان‌شیفته و چراغها را من خاموش میکنم چگونه سازمان یافته است؟
۲. زاویه دید و کانونی‌شدگی در هر یک از این دو رمان چه نقشی در بازنمایی شخصیت زن دارد؟
۳. راوی در هر دو اثر تا چه اندازه مداخله‌گر است و این مداخله‌گری چه تأثیری بر دریافت خواننده میگذارد؟
۴. شگردهای روایی مانند زمان، توصیف و زبان چگونه در شکلگیری معنای متن و هویت شخصیتهای زن عمل میکنند؟

پیشینه پژوهش

در زمینه تحلیل شگردهای روایت به متنهای ادبی فارسی، چندین پژوهش در قالبهای گوناگون کتاب، پایان‌نامه و مقاله به ثمر رسیده‌است. ولی در خصوص ساختار و شگرد روایت در رمان جان‌شیفته و چراغها را من خاموش میکنم، تحقیقی انجام نشده‌است. در ادامه، به معرفی پژوهشهایی که تا حدی با موضوع این مقاله ارتباط دارند، پرداخته میشود.

از پژوهشهایی که درباره رمان چراغها را من خاموش میکنم، نوشته شده‌است میتوان به موارد زیر اشاره کرد: مدرس‌زاده و دیگران (۱۴۰۴) در مقاله بررسی و تحلیل ساختارگرایی در داستانهای زویا پیرزاد به این موضوع پرداخته‌اند که ساخت روایت در داستانهای کوتاه پیرزاد چگونه معنا تولید میکند و چه الگوهای تکرار شونده‌ای در ساماندهی روایت و شخصیتها دیده میشود و در نهایت به این نتیجه رسیده‌اند که پیرزاد با حداقل کنش بیرونی، از طریق ساخت تکرار، تقارن و همسانی ساختاری، جهان روایت را سامان میدهد و احساس محصورشدگی و فرسودگی را بصورت ساختمند تولید میکند. گودرزی نژاد (۱۳۸۸) در مقاله «شخصیت‌پردازی در رمان من چراغها را خاموش میکنم اثر زویا پیرزاد» براساس ساختار و عناصر داستانی به معرفی انواع شخصیتهای ایستا و پویا و ... رمان مذکور میپردازد. زرلکی (۱۳۹۱) در کتاب «نقد و بررسی آثار زویا پیرزاد» این رمان را نقطه اوج داستان‌نویسی پیرزاد و نقطه شروع جدی رمان خانگی در داستان‌نویسی معاصر میداند که با رمانهای آپارتمانی زنانه در یک رده قرار میگیرد. اکبری‌زاده و دیگران (۱۳۹۴) در مقاله «جلوه‌های چند زبانی در رمان چراغها را من خاموش میکنم» نشان میدهد پیرزاد در این رمان تفاوتهای اجتماعی و فرهنگی را در لایه‌های زبانی رمان به کار بسته است تا از خلال زبانهای متنوع اجتماعی و در نظام زبانی چندگانه، دیدگاه زنانه را مطرح کند. دیدگاه زنانه مورد نظر نویسنده در گفتمان دوصدایی متشکل از زبان رمان (نویسنده) و گستره زبان راوی، زبان انواع ادبی و غیرادبی و زبان شخصیتها متجلی میشود و در این دوصدایی، ویژگی زنانه‌نویسی رمان متمایز میگردد. عظیمی و دیگران (۱۳۹۸) در مقاله «سیمای زن در چراغها را من خاموش میکنم و عادت میکنیم با تکیه بر رویکرد اجتماعی» بیان کردند که مسائل اجتماعی چون فقر و تابوشکنی بخوبی در این دو اثر بازتاب یافته است. دیگر این که گروهی از زنان در خانواده و جامعه از جایگاه نسبتاً خوبی برخوردارند و در مقابل گروهی دچار تحقیر و بی‌عدالتی شده‌اند. همچنین میزان گرایش زنان به انحرافات اجتماعی بیشتر از مردان است.

پورتقی (۱۴۰۰) در مقاله «نگاهی به فلسفه وجودی زن در دو رمان زویا پیرزاد» بیان میکند که پیرزاد در دو رمان خود، شخصیت وجودی زن را براساس ابعاد مختلفی از هویت زنانه به تصویر کشیده است. زنان این دو رمان نمونه‌هایی از زنان در بستر جامعه هستند که در پی شناخت هویت خود و ابعاد مختلف هویت زنانه میباشند و تلاش میکنند تا با هویت‌یابی به تحول و رشد در ابعاد وجود خود دست یابند. صدری (۱۴۰۱) در مقاله «تحلیل مولفه کانونی‌شدگی با تاکید بر وجوه روانشناسی در داستان چراغها را من خاموش میکنم اثر زویا پیرزاد» عنوان میکند که شخصیت زن اصلی این داستان با کانونی‌کردن افکار درونی، وجوه روانشناسی با ابعاد شناختی، عاطفی و ایدئولوژیکی میتواند هویت از دست رفته و عدم استقلال فکریش را بازتاب دهد و سپس با کانونی‌کردن موضوع عشق از دیدگاه چند کانونی‌گر، به آینه‌ای از عملکرد زندگی خویش دست پیدا کند. معروف و دیگران (۱۴۰۱) در مقاله «سایه روشن جدال زن سنتی و مدرن در ایران و سوریه» شخصیت زنان سنتی را با ویژگیهایی چون خانه‌داری، انجام نقشهای جنسیتی، انفعال در برابر نظام مردسالار و تابعیت از سنن مرسوم ترسیم میکنند و در

مقابل چهره زنان مدرن آثارشان با اموری چون اشتغال، اثبات هویت زنانه و مبارزه با مردسالاری و زیر پا نهادن سنن و عرف مرسوم توصیف میکنند.

تحقیقات در رابطه با رمان «جان‌شیفته» بسیار محدود است. از آن جمله میتوان به پایان‌نامه و مقالات زیر اشاره کرد:

حاج‌باقری در پایان‌نامه خود با عنوان «*چهره زنان در دو رمان جان‌شیفته رومن‌رولان و زنان بدون مرد شهرنوش پارسی‌پور*» به بررسی چهره زنان در دو رمان ذکر شده پرداخته‌است. هادوی در مقاله‌ای کوتاه با عنوان «*تحلیل اجتماعی رمان جان‌شیفته*» شخصیت محوری آنت، را از بُعد اجتماعی تحلیل کرده‌است. والامهر (۱۴۰۳) در مقاله «*خوانش فمینیستی رمان جان‌شیفته اثر رومن‌رولان و سووشون اثر سیمین‌دانشور*» گزارشی از سیر تاثیرپذیری ادبیات و نقد ادبی از جنبش فمینیسم ارائه داده‌است و نشان داده که نقد ادبی فمینیستی با شناسایی نیازهای اساسی زنان، خوانشی جدید از متون ادبی ارائه داده‌است و به این نتیجه رسیده که در آثار مذکور مسائل مربوط به زنان در جامعه مردسالار به روشنی منعکس شده‌است.

در مورد رمانهای جان‌شیفته و چراغها را من خاموش میکنم و همچنین روایت‌شناسی، مقالات دیگری هم وجود دارد که به دلیل اطاله کلام از ذکر آنها خودداری میکنیم. بنابراین، با بررسی پیشینه تحقیق مشخص شد که موضوع این جستار هنوز به طور جامع، تحلیل نشده‌است و ضرورت انجام پژوهشی مستقل در رابطه با ساختار و شگردهای روایت در رمان مدرن: مطالعهٔ موردی رمان *جان‌شیفته* اثر رومن رولان و *چراغها را من خاموش میکنم* *اثر زویا پیرزاد* احساس میشود.

مبانی نظری پژوهش

روایت‌شناسی[1]

روایت‌شناسی انقلابی بود که در نتیجه ساختارگرایی در داستان به وجود آمد و «روایت در ساده‌ترین و عامترین بیان، متنی است که قصه‌ای را بیان میکند و قصه‌گویی دارد.» (اخوت، :۱۳۹۲: ۸) و همچنین «جست‌وجوی فلسفی حقیقت، پیوند میان ادبیات داستانی و روایت را آشکارتر میسازد.» (مارتین، :۱۳۸۹: ۱۴۲). اوایل قرن بیستم، بنیانهای پژوهش نظریه‌پردازان روسی، بویژه «ولادیمیر پراپ»، ریشه‌های ساختارگرایی در داستان را پرورش داد. «پراپ با ریخت‌شناسی قصه‌های عامیانه و تجزیه و تحلیل عناصر داستانی، شیوه‌ای نو در ساختار قصه بوجود آورد که بعدها بنیاد روایت‌شناسی بر اساس آن پایه‌ریزی شد؛ بنابراین بررسی عناصر درونی متن که بعنوان سازه‌های داستان، ساختار آن را طرح‌ریزی میکند، هدف اصلی نظریه روایت‌شناسی است که «در پانزده سال گذشته جای نظریه رمان را در مطالعه ادبیات گرفته است.» (اردلانی و دیگران، ۱۴۰۰: ۲۴) آفرینش و خلق انسان و تمام رویدادهایی که در زندگی بشر رخ میدهد نیز نوعی روایت است؛ زیرا بشر از آغاز زندگی تا رسیدن به مرحله پایانی آن، در مراحل و مراتب گوناگونی قدم گذاشته و خود روایت‌کننده داستان زندگی خویش است؛ بنابراین «واژه روایتگری اشاره دارد به فرآیند ارتباط که در آن فرستنده روایت را در قالب پیام برای گیرنده ارسال میکند و ماهیت کلامی رسانه که پیام را انتقال میدهد.» (ریمون، :۱۳۸۷: ۱۰)؛ پس روایت از سویی دیگر با جامعه در ارتباط است و با برانگیختن احساسات خواننده و تجربیات و الگوهایی که انسان از دنیای اجتماعی به دست می‌آورد، پایه‌های خود را مستحکم میکند.

---

[1]: Narratology

تاریخچه روایت:

افلاطون در کتاب سوم جمهوری در باب روایت میگوید: «همه روایتها از دو بخش تشکیل شده‌اند: گفتارها و قسمتهای بین گفتارها» (راغب، ۱۳۹۱: ۱۷۴) و ارسطو نیز «در باب روایت‌شناسی در فصل سوم بوطیقا میان بازنمایی یک ابژه (سرگذشت) به وسیله راوی و بازنمایی آن از طریق شخصیتها تمایز قائل میشود.» (مکاریک، ۱۳۸۵: ۱۵۰). واژه روایت‌شناسی را نخستین بار تودوروف در کتاب "دستور زبان دکامرون" بعنوان «علم مطالعه قصه» به کار برد «که البته تنها محدود به بررسی قصه و داستان و رمان نبود؛ بلکه تمامی اشکال روایت از قبیل اسطوره، فیلم، رؤیا، نمایش و ... را نیز در بر میگرفت» (اخوت، ۱۳۹۲: ۸). بعدها چامسکی با بیان نظریه دستور زبان زایا، نظر روایت‌شناسان را به خود جلب کرد و بیان داشت که «زبانهای مختلف با وجود تفاوت ظاهری دارای قواعد دستوری مشترکی هستند که تقریباً برای همه زبانهای طبیعی صادق است. مبادی زیرساختی زبان چنان مشخص است که باید آن را جزئی از سرشت انسان بدانیم» (همان: ۱۴). نظریه چامسکی افکار روایت‌شناسان را به سوی خود سوق داد و با اصولی که بر آن تکیه داشت بر روایت‌شناسی تأثیر گذاشت.

روایت بر این اساس «شیوه‌ای است برای ساماندهی و ساختارمند کردن زبان در واحدهای بزرگ و شاید برای بررسی همه انواع شعر مفید نباشد؛ اما در بررسی ادبیات داستانی و نمایشنامه، شیوه بسیار مفیدی است.» (وبستر، ۱۳۸۵: ۵۵) بنابراین یک داستان از دید روایی بررسی ساختار و عناصر موجود در قصه را می‌طلبد که به نوعی پایه‌های اساسی قصه را طرح‌ریزی میکند. این پایه‌ها یا عناصر سازنده داستان، همان حوادث و رویدادهایی است که روایت قصه را تا پایان پیش میبرد. مایکل تولان میگوید: «روایت توالی ملموسی است از حوادثی که به صورت غیرتصادفی در کنار هم آمده‌اند.» (تولان،۱۳۸۳: ۹۵) پس درون ساختار هر داستان رویدادهایی وجود دارد که هر یک از آنها دیگری را تا رسیدن به پایان داستان هدایت میکند. به عبارتی دیگر، روایت توالی منظم رویدادهایی است که هر کدام نتیجه رویداد و حادثه پیش از خود است. در واقع «باید میان سلسله حوادث داستان پیوندی زمانی و سببی وجود داشته باشد. پیوند زمانی را نخستین بار ارسطو درباره تراژدی به کار برد و گفت تراژدی باید ابتدا، وسط و آخر داشته باشد» (اخوت، ۱۳۹۲: ۱۲) بر این اساس هر داستان از رویدادهایی تشکیل شده است که با طی کردن مدت زمانی معلوم یا نامعلوم، داستان را به نتیجه خود میرساند. این رویدادها در دوره‌های گوناگون گسترش روایت‌شناسی برجسته شد که «در قرن بیستم و در سه دوره ۱: فرمالیسم روسی (۶۰ – ۱۹۱۴ م) ۲: ساختارگرایی (۸۰-۱۹۶۰م) و ۳: پساساختارگرایی مطرح گردید.» (مکاریک، :۱۳۸۵: ۱۴۹). از اینرو، نخستین نظریه‌های جدید روایت‌شناسی در قرن نوزدهم در روسیه و از مکتب فرمالیسم نشئت گرفت.

بررسی ساختار روایت در رمان جان‌شیفته و چراغها را من خاموش میکنم

۱. زاویه دید و کانونی‌شدگی[1]

در بررسی عناصر روایت‌شناسی رمان، «زاویه دید» و «کانونی‌شدگی» از مهمترین مؤلفه‌هایی هستند که نحوه دسترسی خواننده به جهان داستان و ذهن شخصیتها را تعیین میکنند. بر اساس نظریه ژرار ژنت، کانونی‌شدگی به رابطه میان راوی و اطلاعات روایت اشاره دارد و نشان میدهد که رویدادهای داستان از منظر کدام آگاهی ادراکی ارائه میشوند. (Genette, 1980, 194) در رمان «جان‌شیفته» اثر رومن رولان، روایت عمدتاً با زاویه دید سوم شخص ارائه میشود؛ اما کانونی‌شدگی غالباً بر شخصیت اصلی، یعنی آنت، متمرکز است. در بسیاری از بخشهای

[1]: Focalization

رمان، اگرچه راوی بیرونی است؛ اما توصیف رویدادها و موقعیت‌ها از خلال ادراک و تأملات ذهنی آنت صورت میگیرد. بدین ترتیب خواننده با تردیدها، اندیشه‌ها و واکنشهای عاطفی او در برابر مسائل اجتماعی و شخصی آشنا میشود. این شیوه روایت را میتوان نوعی کانونی‌شدگی درونی دانست که در آن راوی فاصله خود را با شخصیت کاهش میدهد و جهان داستان را از منظر ذهنی او بازنمایی میکند.

بعنوان مثال، در بخشهای آغازین رمان جان‌شیفته وقتی آنت پس از تجربه‌های عاطفی و اجتماعی به موقعیت خود بعنوان یک زن مستقل فکر میکند، روایت به شکل سوم شخص بیان میشود اما تمام اطلاعات از دریچه ذهن او ارائه میشود و تمرکز روایت بر ذهن آنت است. در این صحنه راوی سوم شخص است اما ادراک جهان محدود به آگاهی آنت است و خواننده از احساسات و تردیدهای او درباره عشق و استقلال آگاه میشود. این نمونه نشان میدهد کانونی‌شدگی درونی بر شخصیت آنت قرار دارد.

«آنت بهتر آن میدانست که از این دریای درونی بی‌خبر باشد. آن آنت که دیگران میشناختند، آن آنت که خود میشناخت، دختری بود بسیار آرام، سنجیده، منظم، مسلّط بر خویش، که برای خود اراده‌ای و قضاوت آزادی داشت؛ اما تاکنون هیچ فرصتی برایش پیش نیامده بود که آنها را بر ضد قواعد مرسوم جامعه و خانواده به کار برد.» (رولان، ۱۳۸۸: ۳۷)

در جای دیگر رمان، با وجود عشقی که آنت به بریسو دارد اما وقتی با دیدگاه او آشنا میشود که زن را موجودی دست و پا بسته در برابر حصارهای تعریف شده سنتها میبیند، مطمئن میشود که به این چهار دیوار تعلق ندارد و خود را از آن رها میسازد. «هرگز آنت نخواهد توانست در چهار دیوار شخصیت این مرد، این خانواده، این دسته‌بندی در راه منافعی که از آن او نیست و هرگز نخواهد شد، زندگی کند. آنت بر آن شد که پیوند را پاره کند.» (همان: ۴۲) همانگونه که آنت نمیخواست در چهار دیواری فرسوده فرهنگ بورژوازی، به رکود و عدم پویایی عادت کند و از آنجا که رومن رولان از جمله نویسندگانی است که تصویر واقعی یا نزدیک به واقعیت را از زنان جامعه خود ارائه میدهد، با آوردن آنت به بطن جامعه، میخواهد او را برای یک زندگی بسیار واقعیتر در آینده آماده کند. پس باید آنت را در جامعه‌ای که عضوی از آن محسوب میشود شناخت و به زنانگی او یقین پیدا کرد نه صرف جنسیتش و بر این اساس تعریفش کرد. به این ترتیب در رمان جان‌شیفته در شرایط اضطراب و هراسی که همه جا را فرا گرفته است، زن خواهان آن است که خود را در شرایط رایج اجتماعی ببیند، اجتماعی که کاملاً تبعیض‌گراست و در این مسیر با واقعیات دلهره‌آوری روبه رو میشود و او را با خود درونی‌اش بیگانه میکند.

در بخشهایی که رمان به فضای اجتماعی و تاریخی اروپا اشاره میکند و در واقع توصیف رویدادهای اجتماعی است راوی کمی فاصله میگیرد و نگاه گسترده‌تری ارائه میدهد. در این لحظه‌ها کانونی‌شدگی از حالت کاملاً درونی خارج میشود و به روایت آگاه‌تر و گسترده‌تر تبدیل میشود. (همان: ۳۹۸)

در رمان «چراغها را من خاموش میکنم»، روایت به‌طور کامل بر پایه کانونی‌شدگی درونی ثابت سامان یافته است؛ به این معنا که جهان داستان پیوسته از منظر ادراک، تجربه و ذهنیت کلاریس بازنمایی میشود. انتخاب زاویه دید اول‌شخص باعث میشود تمام اطلاعات روایی از فیلتر آگاهی شخصیت اصلی عبور کند و خواننده تنها به آن بخشی از جهان داستان دسترسی یابد که او میبیند، می‌اندیشد یا احساس میکند. در توصیف زندگی روزمره، معرفی همسایگان جدید و حتی داوری درباره رفتار اعضای خانواده، روایت همواره به برداشتهای ذهنی کلاریس متکی است و هیچ سطحی از آگاهی فراروی آنچه او میداند عرضه نمیشود؛ ازاینرو، راوی در مقام «آنکه میبیند» و «آنکه میگوید» بر یکدیگر منطبق میشوند. در بخشهای میانی رمان، هنگامی که کلاریس به تردیدهای عاطفی و احساسات

متناقض خود نسبت به مرد همسایه می‌اندیشد، روایت به‌سوی بازنمایی جریان ذهن و گفت‌وگوهای درونی او حرکت میکند و این امر میزان درونی‌بودن کانون ادراک را دوچندان میسازد. چنین ساختاری موجب میشود خواننده تجربه‌ای نزدیک، شخصی و همدلانه از موقعیت زنانهٔ کلاریس به‌دست آورد و درک او از رویدادها در چارچوب افق ذهنی محدود و روزمره او شکل گیرد. در مجموع، «چراغها را من خاموش میکنم» نمونه‌ای برجسته از روایت اول‌شخص با کانونی‌شدگی شدیداً درونی است که بر بازنمایی تجربهٔ ذهنی و احساسی شخصیت اصلی استوار است.

به عنوان مثال، در ابتدای رمان، کلاریس در حال روایت کارهای روزمره خانه، مدرسه بچه‌ها و فضای خانه است. همه اطلاعات درباره خانواده، خانه و روابط خانوادگی از نگاه و تجربه شخصی کلاریس ارائه میشود. و این امر نشان‌دهنده کانونی‌شدگی درونی ثابت در روایت است. «در خانه که باز شد دست کشیدم به پیشبندم و داد زدم «روپوش درآوردن، دست و رو شستن. کیف پرت نمیکنیم وسط راهرو» جعبه دستمال کاغذی را سُراندم وسط میز و چرخیدم طرف یخچال.» (پیرزاد، ۱۳۹۱: ۹)

«بیرون که رفتند وَر بدبین ذهنم مثل همیشه پیله کرد. دخترک با آن دقت به چی نگاه میکرد؟ مبادا جایی کثیف باشد؟ نکند آشپزخانه به چشمش زشت یا عجیب آمده؟ وَرِ خوش‌بین به دادم رسید. آشپزخانه‌ات شاید زیادی شلوغ باشد اما هیچ‌وقت کثیف نیست، در ضمن نظر یک دختر بچه نباید برای آدم مهم باشد.» (همان: ۱۰)

و یا زمانی که کلاریس متوجه میشود همسایه‌های جدیدی به خانه روبه‌رو آمده‌اند و رفتار و ظاهر آنها را مشاهده میکند، اطلاعات درباره شخصیتهای جدید فقط از برداشت ذهنی کلاریس ارائه میشود و خواننده نمیداند آنها واقعاً چگونه‌اند؛ فقط برداشت کلاریس را میبیند. معرفی شخصیتهای جدید نه از طریق توصیف عینی راوی دانای کل، بلکه از خلال مشاهده و برداشت ذهنی کلاریس صورت میگیرد؛ بنابراین کانون ادراک روایت همچنان در ذهن شخصیت اصلی باقی میماند.

« ...دستپاچه شدم دلیلش شاید کوتاهی قد مادربزرگ امیلی بود یا گردنبند مروارید در ساعت چهار بعداظهر یا شال پشمی در آن هوای گرم یا لحن خیلی رسمی... دستم را کشیدم به پیشبند و بردم جلو. «کلاریس هستم- آیوازیان» چرا خودم هم مثل این موجود کوتاه حرف میزدم؟ دستم را چنان محکم فشرد که حلقه ازدواجم انگشتم را درد آورد..» (همان: ۱۴)

و یا زمانی که کلاریس در تنهایی خود درباره احساسات، تردیدها و کنجکاویش نسبت به مرد همسایه فکر میکند. در این زمان روایت وارد گفت‌وگوی درونی و ذهنیات شخصیت میشود و تمرکز کامل روی تجربه درونی اوست. در این بخشها روایت به بازنمایی مستقیم افکار و تردیدهای ذهنی کلاریس میپردازد و به این ترتیب کانونی‌شدگی درونی به اوج خود میرسد. (همان: ۱۲۰)

بنابراین، هر دو اثر با تمرکز بر تجربه درونی شخصیت زن شکل گرفته‌اند؛ اما شیوه بازنمایی این تجارب متفاوت است. در «جان‌شیفته»، راوی سوم‌شخص با تمرکز بر ذهن آنت، فاصله‌ای محدود میان راوی و شخصیت ایجاد میکند، در حالیکه در «چراغها را من خاموش میکنم»، روایت اول‌شخص باعث میشود کانون ادراک کاملاً با شخصیت اصلی همپوشانی داشته باشد. این تفاوت در زاویه دید و کانونی‌شدگی، نقش مهمی در شکل‌گیری لحن روایت و نحوه درک خواننده از جهان داستان ایفا میکند.

۲: روایت ذهن و درون‌کاوی شخصیت:

یکی از ویژگیهای مهم رمان مدرن توجه به بازنمایی زندگی ذهنی شخصیتها است. برخلاف روایتهای سنتی که

بیشتر بر کنشهای بیرونی تمرکز داشتند، رمان مدرن میکوشد افکار، احساسات، تردیدها و تجربه‌های درونی شخصیتها را بازنمایی کند. «در روایت‌شناسی، این فرآیند با عنوان بازنمایی ذهن در روایت[1] شناخته میشود.» (پاینده، ۱۳۹۷: ۲۴) دوریت کوهن معتقد است «یکی از ویژگیهای بنیادی رمان، توانایی آن در نمایش مستقیم یا غیرمستقیم ذهن شخصیتهاست؛ امری که آن را از سایر گونه‌های روایی متمایز میکند.» (Cohn,Dorrit, 1978, 48) به نظر کوهن، روایتگران برای نمایش ذهن شخصیتها از شیوه‌های مختلفی مانند روایت روان‌شناسی، گفتار غیرمستقیم آزاد و تک‌گویی درونی استفاده میکنند.

«در شیوه روایت روان‌شناسی[2]، راوی افکار و احساسات شخصیت را توضیح میدهد و نوعی تفسیر ذهنی ارائه میکند. در مقابل، در گفتار غیرمستقیم آزاد[3] مرز میان صدای راوی و شخصیت کاهش مییابد و افکار شخصیت در زبان روایت منعکس میشود. همچنین در تک‌گویی درونی[4]افکار شخصیت به شکلی نزدیک به جریان ذهن بیان میشود و خواننده مستقیماً با تجربه ذهنی او مواجه میگردد.» (همان: ۴۹)

آلن پالمر نیز تأکید میکند که «روایت مدرن تنها به بازنمایی افکار فردی محدود نیست، بلکه شبکه‌ای از ذهنهای در تعامل با یکدیگر را در متن داستان شکل میدهد؛ به همین دلیل بررسی ذهن شخصیتها میتواند به درک عمیقتر روابط اجتماعی و عاطفی در روایت کمک کند.» (Palmer, 2004, 148). بنابراین تجربه ذهنی شخصیتها یکی از عناصر اصلی شکلگیری تجربه روایی[5] است؛ به این معنا که خواننده از طریق دسترسی به ادراک و احساسات شخصیت، جهان داستان را تجربه میکند. بر این اساس، تحلیل درون‌کاوی شخصیت در رمانها میتواند نشان دهد که نویسنده چگونه از ابزارهای روایی برای بازنمایی تجربه‌های ذهنی و عاطفی شخصیتها استفاده میکند و چگونه خواننده را به درک درونی‌تری از موقعیت شخصیتها هدایت میکند.

به عنوان مثال، در رمان جان‌شیفته زمانی که آنت با فشارهای اجتماعی و خانوادگی روبه‌رو میشود، نویسنده به بررسی تردیدها، امیدها و استقامت درونی او میپردازد. در این قسمت ذهن شخصیت محور روایت است و راوی به تحلیل اخلاقی و روانی او میپردازد.

آنت میخواهد کاری انجام دهد اما نظم و قوانین بیرونی او را سرکوب میکند؛ تا جایی که او هر چه بیشتر کار میکند و پیش میرود بیشتر خود را در معرض سرکوب نظم موجود میبیند. به همین دلیل او تنها راه رسیدن به هویت مستقل زنانه را شرکت در فعالیتهای اجتماعی و ایفای نقشهایی همپای مردان مییابد. امور اخلاقی مردسالار و آداب و رسوم سنتی جامعه متعصب، زندگی مصرفی، هم چنین شرکت این زنان در امور اجتماعی و بدست آوردن استقلال اقتصادی تاثیر زیادی بر روابط اجتماعی آنها دارد. به همین خاطر رومن رولان وضعیت اجتماعی این دوره تاریخی را مطرح میکند و آنت در هر مرحله بیش از پیش شکوفا میشود و به پختگی و دانایی میرسد.

از نظر رومن رولان «هویت انسان در استقلال شخصیتی آنها معنی مییابد. این استقلال در عین حال منافاتی با نظام اجتماعی ندارد. چرا که میتوان استقلال فردی داشت و مسلوب‌الاراده نبود و به اقتضائات و هنجارهای اجتماعی نیز متعهد بود. پیکر جامعه آنگاه مجروح میشود که هویت افراد خرده خرده زایل گردد و سیاهی لشگری پدید آید که استعداد مهیبی در تن سپردن به هر حقارتی و نابود کردن هر ارزشی دارد.» (هادوی ۱۳۸۶: ۵۴) «آنت خود را

---

[1]: Representation of Consciousness
[2] :Psycho-narration
[3]: Free Indirect Discourse
[4]: Interior Monologue
[5]: Experientiality

بس نیرومند احساس میکرد. نیرومند از تجربه و از هوش خویش، استوار، آماده عمل، تهی از پندار. اکنون او مطمئن بود که میتواند ضمن کار کردن، البته به اراده خود زندگی کند ولی کار نیز اراده او بود. ترسی از آن نداشت که برایش پیدا نشود. نیازی به کمک هیچ کسی نداشت. هیچ هم نگران آن نبود که پسند افتد یا نیفتد.»(رولان، ۱۳۸۸: ۴۱۵)

در برخی بخشها آنت درباره معنای عشق، استقلال فردی و مسئولیت انسانی فکر میکند و تاملات آنت درباره عشق، آزادی و اخلاق است. اینجا روایت به نوعی درونکاوی فلسفی تبدیل میشود که یکی از ویژگیهای مهم این رمان است. بعنوان مثال زمانی که آنت عاشق فیلیپ میشود با اینکه میداند فیلیپ زن دارد، با عجز و ناله نوئمی، همسر فیلیپ، روبه‌رو میشود. آنت بر خلاف میل درونی خود و با توجه به خصوصیات فردگرایانه‌اش، بدلیل این‌که خود یک زن است و آن کس که در برابر او قرار گرفته نیز زن میداند، اگرچه دوست داشتنی نباشد یا دروغ بگوید، دارای حقوقی میداند پس اتحاد جنسی، اخلاق و مسئولیت انسانی را بر عشق و خواسته‌اش رجحان میدهد و فیلیپ را ترک میکند.

«-آنت گفت: شما نمیتوانید این کار را بکنید. یک زن دیگر شما را در چنگ دارد.

- فیلیپ شانه‌ها را بالا انداخت: او هیچ چیز ندارد.

- نام شما را دارد و پیمان وفاداری شما را.

- نام چه اهمیتی برایتان دارد؟ باقی همه از آن شماست.

- من پایبند نام نیستم ولی پیمان را لازم دارم؛ پیمان میبندم و آن را طلب میکنم.» (همان: ۴۴۸)

در رمان چراغها را من خاموش میکنم بازنمایی ذهن شخصیت شکل متفاوتی دارد. اینجا درونکاوی نه فلسفی بلکه روزمره و عاطفی است و تمرکز بر احساسات و تجربه‌های کوچک زندگی و نزدیکی زیاد خواننده به ذهن شخصیت را دارد. به عنوان مثال در بخشهایی از رمان، کلاریس درباره روزمرگی زندگی، کارهای خانه و مسئولیتهای خانوادگی فکر میکند و نوعی احساس خستگی و یکنواختی در ذهن او شکل میگیرد. این بخشها نمونه‌ای از گفت‌وگوی درونی هستند.

کلاریس نیز هویت حقیقی خود را در ایفای نقش زنانگی در قالب همسر- مادر خلاصه کرده است او با وجود اینکه درگیر مسائل خانوادگی و رسیدگی به همسر و فرزندان است، گاهی نیز به دنبال کشف ماهیت و جایگاه خود در میان دیگران است: «چرا کسی به فکر من نبود؟ چرا کسی از من نمیپرسد تو چه میخواهی؟ میخواهم چند ساعت در روز تنها باشم، میخواهم با کسی از چیزهایی که دوست دارم حرف بزنم.» (پیرزاد، ۱۳۹۱: ۱۷۷)

و هنگامی که به موقعیت خود در میان خانواده‌اش پی میبرد، درمییابد که برای آنان در حکم ابزاری بیش نیست و در نتیجه دچار بحران هویت میشود: «این هم جوابم، بچه‌ام فکر میکند غرغرو و ایراد گیرم. شوهرم حاضر نیست یک کلمه با هم حرف بزنیم. مادر و خواهرم فقط مسخره‌ام میکنند و نینا که مثلاً با هم دوستیم فقط بلدست کار بکشد ...» (همان: ۲۰۲)

تمام زندگی کلاریس در رسیدگی به همسر و فرزندان و مسائل خانوادگی خلاصه میشود. تنها اتفاق روزانه‌ای که روند زندگیش را از حالت سستی و رکود خارج میسازد، دیدار با مادر و خواهرش است. او که تنها خواسته‌اش یافتن فرصتی برای فکر کردن به خود است، از این روزمرگی دنیای خانگی خسته و بیزار است و به دنبال راهی برای رهایی از این وضعیت میگردد: «از تصور کارهایی که باید میکردم دلم گرفت. درست کردن شام، برنامه‌ریزی برای مهمانی پنجشنبه، بحث با آرمن ... کاش میشد به جای همه این کارها که دوست نداشتم بکنم و باید میکردم، لم

میدادم توی راحتی سبز و میفهمیدم مرد قصه ساردو بالاخره بین عشق و تعهد کدام را انتخاب میکند.» (همان: ۱۷۹)

و یا در بخشهای میانی رمان، کلاریس درباره احساسات خود نسبت به مرد همسایه فکر میکند و میان وظیفه خانوادگی و احساسات درونی دچار تردید میشود. این بخشها از نمونه‌های روشن درونکاوی شخصیت در روایت اول‌شخص هستند. کلاریس با ورود عشق جدید (امیل) به زندگیش، برای مدت کوتاهی دچار احساسات و تعارضات درونی میشود. او که در عین حال از احساس تنهایی رنج میبرد، به برقراری ارتباط با امیل میپردازد و احساس شیفتگی نسبت به امیل وجودش را فرا میگیرد و به دنبال این است که کمبودهای عاطفی خود را با ایجاد ارتباط با امیل جبران کند. به همین دلیل در وجود خود نسبت به امیل تمایلات عاطفی شدیدی احساس میکند. اما همچنان به زندگی خانوادگی پایبند است. او در این میان دچار تردید میشود «به گل نخودیها نگاه کرد. میفهمم چرا همه دلشان میخواهد با تو حرف بزنند. حرف زدن با تو راحت است. نگاهم کرد: انگار آدم سالهاست میشناسدت.» (همان: ۱۰۳) در واقع او دچار توهم و سوءتفاهم شده و محبتها و احترامهای امیل را دلیل بر عشق او میداند. او نیز پس از پشت سر نهادن یک دوره بحران روحی، سرانجام به کانون خانواده باز میگردد.

۳: راوی و میزان مداخله‌گری او در روایت‌شناسی:

در روایت‌شناسی، یکی از عناصر کلیدی تحلیل روایت، میزان مداخله‌گری راوی است؛ یعنی اینکه راوی تا چه حد در روایت حضور آشکار دارد، چگونه نگاه خود را بر متن تحمیل میکند و تا چه اندازه از موضعی ارزیاب، داور یا تفسیرگر ظاهر میشود. ژرار ژنت در نظریه «گفتمان روایت» «میان صدا[1]و کانونی‌شدگی [2]تمایز قائل میشود و بر این نکته تأکید میکند که حتی در صورت محدود بودن کانون ادراک، راوی میتواند در سطح صدا حضور و سلطهٔ خود را اعمال کند.» (Genette, 1980: 223) مداخله‌گری راوی اغلب از سه طریق مشخص میشود:

۱. «مداخله تفسیری[3] : جایی که راوی درباره رویدادها توضیح اضافی، قضاوت اخلاقی یا تفسیر شخصی ارائه میدهد.

۲. مداخله ارزشی/داوری[4]: وقتی راوی درباره شخصیتها نظر میدهد و رفتار آنها را نقد یا تحسین میکند.

۳. مداخله روایی/ساختاری[5]: جایی که راوی مسیر روایت را کنترل میکند، پیشاپیش اطلاعات میدهد، یا آینده/گذشته شخصیت و سرنوشت او را پیش‌بینی میکند.» (پاینده، ۱۳۹۷: ۴۶)

به نظر شاتمن، «راوی هر متن میتواند «حداکثر مداخله‌گر» یا «حداقل مداخله‌گر» باشد.» (Chatman, 1978: 12)راوی حداقلی تنها گزارشگر است، اما راوی مداخله‌گر دائماً حضور خود را به رخ میکشد و اجازه نمیدهد روایت به‌صورت بیطرفانه پیش برود.

رمان جان‌شیفته دارای یک راوی سوم‌شخص-دانای کل تحلیلی و مداخله‌گر است. روایت دائماً تحت کنترل راوی‌ای است که هم شخصیتها را تحلیل میکند، هم درباره مسائل اخلاقی و اجتماعی داوری میکند. در بخشهای از رمان، راوی نه فقط رفتار آنت را گزارش میکند، بلکه درباره آرمانگرایی، روحیه مقاومت و تضادهای اخلاقی او تفسیر مفصل و شخصی ارائه میدهد. این نوع گزارش تحلیلی نشانگر مداخله‌گری تفسیری است. به عنوان مثال در متن

---

[1]: voice
[2]: focalization
[3]: Interpretive Intrusion
[4]: Evaluative Commentary
[5]: Narratorial Control

زیر راوی از زبان خود، خلق‌وخوی آنت را در حین انجام کار و در جامعه بیان میکند و از طریق تفسیر راوی، آنت را دقیقتر میشناسیم. «آنت خود را بس نیرومند احساس میکرد. نیرومند از تجربه و از هوش خویش، استوار، آماده عمل، تهی از پندار. اکنون او مطمئن بود که میتواند ضمن کار کردن، البته به اراده خود زندگی کند ولی کار نیز اراده او بود. ترسی از آن نداشت که برایش پیدا نشود. نیازی به کمک هیچ کسی نداشت. .. » (رولان، ۱۳۸۸: ۴۱۵) مداخله‌گری دیگر راوی زمانی است که درباره وضعیت اجتماعی و دوران تاریخی رمان قضاوت میکند. در مواضعی که راوی فضای سیاسی-اجتماعی اروپا و رنج نسل آنت را توضیح میدهد، روایت از سطح بازنمایی داستان فراتر میرود و وارد تفسیر اجتماعی و فلسفی میشود و این نمونه روشن مداخله‌گری ارزشی و ایدئولوژیک است. اختلاف طبقه اجتماعی در رمان جان‌شیفته بسیار به چشم میخورد و بورژوازیها به دلیل ثروت زیاد و وضع اقتصادی عالی، زبان آنها مشروعیت مییابد و میتوانند حرفشان را در جامعه به کرسی بنشانند اما فقرا مجبور هستند در قبال کار زیادی که انجام میدهند مزد ناچیزی دریافت کنند و با وجود وضع اقتصادی پایین گوش به فرمان مالکان باشند. راوی در جان‌شیفته، بسیار زیبا به توصیف زندگی خانم کایو، همسایهٔ آنت، که بیوه‌زنی شصت ساله است میپردازد و زندگی فلاکت‌بار او را توصیف میکند. پیرزنی که در سی‌وسه سالگی، زمانی‌که پسرش نه ساله بود همسرش را از دست میدهد. و نزدیک ده سال است که در نهایت فقر با پسرش تنها زندگی میکند. اما از سرنوشتش راضی است: «مادر که درآمدی نداشت، برای تربیت فرزند خود ناگزیر شد روزها خدمتکاری کند ولی مادر گله و ناله‌ای نکرد.» (همان:۵۲۷)

برخلاف رولان، پیرزاد از یک راوی اول‌شخص حداقلی استفاده میکند. کلاریس به‌عنوان راوی، تنها تجربه شخصی خود را بیان میکند و هیچ‌گونه دانای بیرونی یا تحمیل دیدگاه از بالا وجود ندارد. این راوی معمولاً مداخله‌گر نیست، اما حساسیتهای ذهنی و قضاوتهای درونی او در روایت حضور دارد. به عنوان مثال، در سطرهای آغازین رمان، کلاریس صرفاً وقایع روزمره را گزارش میکند: کارهای خانه، رفت‌وآمد بچه‌ها، و وضعیت خانه. راوی حداقل مداخله‌گر است؛ فقط گزارش میدهد. پیرزاد در ابتدای داستان، با تصویر کردن زن در محیط آشپزخانه، کوشیده است شخصیت کلاریس را گره خورده با وظایف زنانه‌اش تصویر کند و تیپ شخصیتی زن – مادر را که سال‌هاست برای تمام زنان ایرانی تعریف شده است، در چشم خواننده بنمایاند: «در خانه که باز شد دست کشیدم به پیشبندم و داد زدم: روپوش درآوردن، دست و رو شستن، کیف پرت نمیکنیم وسط راهرو. جعبه دستمال کاغذی را سراندم وسط میز و چرخیدم طرف پخچال شیر در بیاروم که دیدم چهار نفر دم در آشپزخانه ایستاده‌اند» (پیرزاد، ۱۳۹۱: ۹) در واقع طرز نگرش زنان نسبت به خود، که موجب نادیده گرفته شدن حقوق آنها و سکوت در برابر آن میشود، وضعیتی را برای آنها به وجود می‌آورد که گویی خود را فدای خانواده کردن تنها لازمه وجودی زنان است. به همین دلیل زنانی که به زعم خودشان وظایف و مسئولیتهای خود در قالب مادر و همسر را نادیده بگیرند، به نوعی احساس پوچی میکنند و گمان میکنند که نقش خود را زن و مادری نمونه بخوبی ایفا نکرده‌اند و این امر موجب ایجاد احساس سرخوردگی در آنها میشود.

و یا در جای دیگر درباره تردیدهای عاشقانه و علاقه کلاریس صحبت میکند. کلاریس آنچنان نسبت به همسر خود احساس علاقه میکند که گویی وجود خود را نادیده انگاشته و فقط به وجود همسر توجه دارد. این احساس وابستگی موجب میشود که زن از جانب همسر خود انتظار محبت و عشق داشته باشد و زمانی که با بی‌اعتنایی و کم توجهی از سوی آن مواجه میشود دچار اختلالات روحی و افسردگی شود. «هیچ وقت نمیپرسید چرا ناراحتی؟ شاید دلگیری‌ام اصلا ربطی به خودش نداشت، مثل همین امشب، ولی هیچ وقت نمیپرسید.« (همان: ۱۸۶)

بنابراین در جان‌شیفته راوی سوم‌شخص دانای کل، بسیار مداخله‌گر، تحلیلی، اخلاق‌مدار و اجتماعی است اما در رمان چراغها را من خاموش میکنم راوی اول‌شخص، حداقل مداخله‌گر، محدود به تجربه شخصی و بدون تفسیر ایدئولوژیک است. در نتیجه میزان مداخله راوی تعیین میکند که زوایای دید چگونه هدایت شود و چه نوع شناختی از جهان داستان به خواننده انتقال یابد.

۴:توصیف و جزئی نگری:

«توصیف و جزئی‌نگری» در روایت‌شناسی مدرن، فراتر از یک ابزارِ تزئینی، یکی از ارکان اصلی «جهان‌سازی[1]» در ادبیات است. در تحلیل روایت، این مقوله به چگونگیِ «مکث» در زمانِ داستان برای نمایشِ فضا، شخصیت یا اشیا اشاره دارد. ژرار ژنت در طبقه‌بندی خود، میان «روایت»[2] و «توصیف»[3] تمایز قائل میشود. «در روایت، زمانِ داستان پیش میرود، اما در توصیف، زمانِ داستان برای مشاهده یا تمرکز بر یک صحنه یا شیءِ ایستا متوقف میشود.» (Genette, 1980: 287). توصیفهای دقیق و جزئی‌نگرانه، کارکردهای روایی زیر را دارند:

۱. «معناسازی نمادین: اشیا و فضاها، بیانگر حالات درونی شخصیت هستند.

۲. شخصیت‌پردازی[4]: محیطِ زندگی شخصیت، انعکاسِ روانِ اوست.

۳. تثبیت فضای روایی[5] : جزئی‌نگری به داستان «واقعگرایی»[6] میبخشد.» (همان)

توصیف در رمان جان‌شیفته، روان‌شناسی و در خدمت ایدئولوژی است. جزئیات اغلب برای تحلیل سیرِ تحولِ اخلاقی یا فکری «آنت» به کار میروند. به عنوان مثال رولان اتاق یا فضای زندگی آنت را بگونه‌ای توصیف میکند که خواننده نظم یا آشفتگی ذهنی او را در آن ببیند. در این قسمت جزئی‌نگری برای نشان دادن انضباطِ فکری یا تنهاییِ قهرمان است. (رولان، ۱۳۸۸: ۸۹)

و یا توصیف فضاهای شهری پاریس که در این قسمت راوی جزئیات محیطی را طوری بازنمایی میکند که منعکس‌کنندهِ دغدغه‌های کلانِ روحی و روانی شخصیتها باشد. به عنوان مثال، زمانی‌که آنت گریزان از مردم جامعهٔ خود و نگاه‌های بدبینانه آنها با قدمهای مطمئنش در سرزمین بورگونی پرسه میزد: «بینیش بوی خزه‌ها و پوست درختان را میبویید. آنت روی برگهای پاییزه راه میرفت. باد باران‌خیز از خلال شاخه‌های بی‌برگ میگذشت و بال نمناک خود را بر گونه‌اش میکشید...»(همان: ۵۱۶)

و یا زمانیکه آنت آسوده از کار و فعالیت در باغ قدم میزند و حس آرامش در وجودش موج میزند، عاشقانه به توصیف طبیعت میپردازد: «ظهر بود در پسِ پردهٔ درختان، شنهای خیابان آفتاب خوردهٔ باغ زیر پای دخترکی که آواز میخواند خش خش میکرد. دورتر از آن، در قفسی بس بزرگ، پرندگان کشورهای دوردست به زبانی دل‌انگیز جیک‌جیک میکردند.»(همان: ۴۹۷)

توصیف در رمان پیرزاد، روزمره، ملموس و «مینیمالیستی» است. برخلاف رولان، جزئی‌نگری پیرزاد به اشیاء و کنشهای کوچکِ روزانه (نوشیدن چای، چیدن سفره، نظافت خانه و حیاط و ...) محدود میشود. به عنوان مثال توصیفِ جزئیِ فضای خانه و حیاط در آبادان است که کلاریس با جزئیات دقیق، آن را توصیف میکند. این

---

[1]: World-building
[2]: Action
[3]: Description
[4] :Characterization
[5] :Setting the Scene
[6] :Verisimilitude

جزئی‌نگری برای نشان دادن «عادت» و روزمرگیِ خفه‌کننده (یا آرام‌بخش) زندگی کلاریس است. «روی تک پله جلو نشستم و به دو باغچه نگاه کردم، به میخکها و شاه پسندها و گلهای میمون و اطلسی که آقا مرتضی گُله به گُله توی هر دو باغچه کاشته بود. به درخت بید نگاه کردم که سایه انداخته بود روی تاب فلزی. توی چمن حیاط سه درختچه داشتیم ....» (پیرزاد، ۱۳۹۱: ۳۱)

و یا توصیف اشیاءِ آشپزخانه یا لباسها که تمرکزِ بیش از حد بر جزئیاتِ ریزِ زندگیِ زنانه را نشان میدهد. در این قسمت بازنماییِ دقیقِ دنیای محدود و زنانه (زنِ خانه‌دار) را نشان میدهد. «توی راهرو مادر انگشت کشید روی میز تلفن. «گردگیری نکردی؟» چرا پریروز هشت بار، دیروز شانزده بار» نگاهم را بالا بردم، زل زدم به صورتش و شکلک درآوردم. گفت «لوس نشو» و دست گذاشت روی دستگیره در. توی این شهر وامانده روزی ده بار هم گردگیری کنی بس نیست...»(همان:۲۹)

۵: زبان روایت

در تحلیل روایت بحث زبانِ روایت[۱] فراتر از دستور زبان یا واژگان است؛ این بخش به «لحن»، «ثبت زبانی[۲]» و «سبک» مربوط میشود که چگونه یک داستان نه تنها «گفته» بلکه «ساخته» میشود. زبان در روایت، ابزاری است که راوی از طریق آن جهان‌بینیِ خود و شخصیتها را به خواننده تحمیل یا منتقل میکند.

در روایت‌شناسی مدرن و سبک‌شناسی ساختارگرا، زبانِ روایت را از چند منظر تحلیل میکنند:

۱. «صدا[۳] **:**به تعبیر میخائیل باختین، زبانِ روایت میتواند «تک‌گویی»[۴] یا «چندصدایی»[۵] باشد. یعنی آیا یک زبانِ مسلط (زبانِ راوی) وجود دارد یا زبانهای مختلف (شخصیتهای مختلف با طبقات متفاوت) در آن شنیده میشود؟

۲. ثبت زبانی[۶]:انتخاب واژگان (ادبی، کوچه‌بازاری، فلسفی، روزمره) که سطحِ فرهنگی و اجتماعیِ جهانِ داستان را تعیین میکند.

۳. وجهیت[۷] :میزانِ قطعیت یا تردید در کلامِ راوی که بر اعتمادِ خواننده اثر میگذارد.» (Bakhtin, 1981: 64)

زبان در رمان جان‌شیفته، فخیم، تحلیلی، فیلسوفانه و غنایی[۸] است. رولان از زبانی استفاده میکند که برای بیانِ مفاهیمِ متعالی (عشق، آزادی، قدرت، رنج انسانی) طراحی شده است. راوی در «جان‌شیفته» صرفاً توصیف نمیکند، بلکه «تفسیر» میکند. جملات طولانی، با واژگانی چون «آزادی»، «عشق»، «اراده» و «پیکار» پر شده‌اند. این زبان نشاندهنده نگاهِ آرمان‌گرایانه و کلاسیکِ رولان به شخصیتِ زن (آنت) است.

بوردیو معتقد است که زبان حامل قدرت اجتماعی و مشروعیت نمادین است و جایگاه او در میدان اجتماعی مشروعیت می‌آورد. (بوردیو، ۱۴۰۱: ۲۰۲) در *جان‌شیفته*، قدرت اجتماعی زبان در دست طبقه روشنفکر و تحصیل‌کرده است. شخصیتهایی چون ژان‌کریستین و مارک، با زبانی پیچیده، فلسفی و آکنده از واژگان مفهومی

---

[1]: Narrative Language
[2]: Register
[3]: Voice
[4]: Monologic
[5]: Polyphonic
[6]: Register
[7]: Modality
[8]: Lyrical

سخن میگویند: «آزادی حقیقی در آگاهی از ضرورت است». این نوع زبان، نشانگر سرمایه فرهنگی و اجتماعی بالاست. به عنوان مثال در رمان جان‌شیفته شاهدیم بریسو با همه‌ی ادعای خود درباره‌ی دموکراسی در محیط خانواده این حق را برای خود در نظر میگیرد که میتواند دیگران را تحت کنترل بگیرد. اوست که در مقام یک مرد بر آزادی یا عدم آزادی افراد به خصوص زنانی که در خانه‌اش هستند تسلط دارد. «روژه سراپا روشنی و سراپا آزادی بود...» (رولان، ۱۳۸۸: ۱۴۵)

زمانی که مارسل، یک بورژوازی اصیل، با آنت درباره ازدواج صحبت میکند کلماتش بسیار قدرتمند و آگاهانه است. او آنت را عاشق پیشه‌ای سرکش میداند که تنها نمیتواند زندگی کند و این را قانون طبیعت میداند. مارسل بسیار زیبا ازدواج را توصیف میکند: «من آن را یک مشارکت هوشیارانه در منافع و لذت میدانم. زندگی موستانی است که زن و شوهر به اشتراک از آن بهره‌برداری میکنند؛ با هم میکارند و انگورش را با هم میچینند اما مجبور نیستند که شرابش را همیشه دو تایی با هم بخورند....» (همان: ۱۶۰) در عین حال وقتی سخنان سیلوی را درباره ازدواج به آنت میشنویم متوجه تفاوت دو نگاه و قدرت اجتماعی زبان در دو طبقه روشنفکر و عامی میشویم. هنگامی که آنت در تلاش بود تا بلاتکلیفی، وسواسها و شکنجه‌هایش در امر ازدواج را برای سیلوی تعریف کند و از او راهنمایی بخواهد سیلوی دیوانه‌وار میخندید و میگفت:

خوب، این یاروی تو خوشگل هست؟

آنت جواب داد: آره

دوستت دارد؟

آره

تو هم دوستش داری؟

دوستش دارم.

خوب پس دیگر چه هست که بتواند تو را مانع بشود؟ ...(همان: ۱۵۶)

نفر بعدی در رمان جان‌شیفته فیلیپ است. فیلیپ شخصیتی محکم، خشن و خودساخته دارد. در هر جمله‌اش آگاهی موج میزند. وقتی درباره عشق با آنت صحبت میکند کلماتش بسیار پیچیده است: «عشق، نبرد تن به تن است. اگر بخواهی به راست یا به چپ نگاه کنی کارت زار است. باید راست در چشم دشمنی که آنجا روبه روی تو است نگاه بکنی.» (همان: ۴۵۳)

در مقابل، شخصیتهایی از طبقات پایینتر یا کسانی که به جهان عاطفه نزدیکترند، زبانی ساده‌تر و احساسیتر دارند. به عنوان مثال، نوئمی، همسر فیلیپ، است. این زن که به علت خصوصیات تجمل‌گرایانه، رفتاری عاجزانه و وابسته به همسر خود دارد و زمانی که متوجه عشق همسرش به آنت می‌شود عاجزانه فیلیپ و آنت را وادار می‌کند که از هم جدا شوند. «... من یک زن بینوا بیش نیستم که اشک می‌ریزد. من هیچ جیز نیستم. خودم می‌دانم... ولی فیلیپ را دوست دارم، نمی‌توانم از او چشم بپوشم. اگر او را از دست من بگیرید، دیگر من چه می‌خواهید بشوم؟» (همان: ۴۶۸) (همان: ۱۲۱۷)

با این وجود، میدان زبانی در *جان شیفته*، قدرت نمادین را به طبقه روشنفکر میبخشد و زبان را ابزاری برای تمایز فرهنگی و اجتماعی میسازد.

در رمان پیرزاد، زبان کاملاً در نقطه مقابل رولان قرار دارد: ساده، مینیمالیستی، کوتاه و روزمره. زبانِ پیرزاد، زبانِ «اشیا» و «کنشهای کوچک» است و در رمانش از اسامی اشیای آشپزخانه، برندهای مواد غذایی و دیالوگهای کوتاهِ

خانوادگی استفاده میکند. به عنوان مثال: عکس‌العمل آرتوش در برابرکلاریس وقتی نظرش را درباره فعالیتهای سیاسی‌اش و بی‌توجهی به خودش میگوید بسیار زیباست: «در جاشکری را باز کرد و بی‌حرف، انگار باغچه آب بدهد، شکرها را پاشید روی میز و صندلیها و کف آشپزخانه.» (پیرزاد، ۱۳۹۱: ۲۵۹) این حرکت آرتوش -به صورت ضمنی- به این معنی است که تو یک زن خانه‌داری و نباید درمورد مسائل خارج از خانه، اظهارنظر کنی.

و یا زمانیکه کلاریس از اتفاقات ساده و روزمره زندگی کلافه و بیقرار میشود، این حس را با جملات کوتاه در کلامش منتقل میکند: « نفس بلندی کشیدم... گفتم: «ما خانه‌ای داریم ، که این خانه آشپزخانه‌ای دارد، که این آشپزخانه پنجره‌ای دارد، که روی لبه این پنجره‌ها سالهاست گلدانی گذاشته‌ایم و من سالی یکبار توی این گلدان، گل نخودی میکارم و سالی دوبار خاک این گلدان را...» (همان: ۱۴۷)

پیرزاد از زبان برای بازنمایی «تکرار» و «یکنواختی» زندگی کلاریس استفاده میکند. زبان، خودِ «قفسِ روزمرگی» است. به عنوان مثال سوال «چراغها را تو خاموش میکنی یا من» که بارها در متن داستان تکرار میشود، سمبل اختصاصی رمان حاضر محسوب میشود که کسالت، تکرار و روزمرگی زندگی کلاریس را در ذهن تداعی میکند. این سوال که به صورت مداوم در زندگی او تکرار میشود؛ همیشه یک جواب دارد: «من».

۶: رابطه روایت با جامعه:

رابطه روایت و جامعه [1]یکی از جذابترین بخشهای تحلیل روایت است که پل میزند میانِ ساختار متن و دنیای واقعی. در این رویکرد، رمان نه به عنوان یک اثرِ منزوی، بلکه به عنوان «بازنماییِ[2]» نیروهای اجتماعی، تضادهای طبقاتی و تحولات تاریخی دیده میشود.

محور اصلی هر دو رمان بیان حقیقت انسانی زن و پرداختن به دغدغه‌ها و شماره‌کردن رنجهای او است. هر دو داستان به سبک واقعگرایی اجتماعی نگاشته شده‌اند و هر دو نویسنده از منظر زنان به زندگی نگریسته و کوشیده‌اند تا تصویری روشن از زندگی زنان جامعه‌شان را در آثار خود بنمایانند.

با تحلیل هر دو رمان مشخص میشود که زنان، در این آثار، خواهان تغییر توازن قدرت، در حوزه‌های خصوصی و عمومی زندگی خود هستند و در این راه اگر لازم باشد دست به هنجارشکنی میزنند؛ اما نگاه کلی به شرایط اجتماعی فرانسه و ایران در زمان نگارش رمانها و بازتاب آن در هر دو اثر، این جوامع را به‌عنوان جوامعی مردسالار و زن‌ستیز معرفی میکند. قوانین تبعیض‌آمیز، زنان را مجبور میکند تا تمایلات خود را سرکوب کرده و لحظات عمر خود را به یک از خودگذشتگی مستمر، تبدیل نمایند. قهرمانان این دو اثر، میکوشند تا بر ساختارهای سنتی جامعه غلبه کنند چون معتقدند که: «سنت، حتی اگر جهان‌شمول باشد، دال بر درستی آن‌چه رواج دارد نیست و نمیتوانیم بر مبنای آن زنان را در انقیاد مردان قراردهیم.»(میل،۱۳۹۳: ۲۴)

رولان، در تلاش است تا زن و مرد را از ظرفیتهای یکسانی بهره‌مند سازد. به همین‌دلیل، زنان داستان او علیه گفتمانهای اجتماعی طغیان میکنند و هر یک به نوعی اعتراض به سنتها در جامعه را به همراه دارند. به‌عنوان مثال، آنت در تمام زندگیش به دنبال به‌دست‌آوردن هویت گمشده خود است و میکوشد تا از باورهای سنتی که بر او تحمیل شده، فراتر رود. «او برای خود اراده و قضاوتی آزاد داشت و در تلاش بود تا آنها را بر ضد قواعد مرسوم جامعه و خانواده به کار برد.»(رولان،۱۳۸۸: ۳۸) به‌همین دلیل در تلاش بود تا دربرابر نظم جامعه بورژوازی بایستد، با وجود آن‌که میداند او را طرد خواهند کرد. آنت نسبت به نگاه جامعه به زن معترض است و میخواهد خود را از

[1] :Narrative and Society
[2] :Representation

این سنگینی نگاه برهاند. او میداند داشتن فرزند برای یک زن مجرد برخلاف قواعد است؛ اما بچه‌اش را بدنیا می‌آورد و میگوید: «بهایش را نقد میپردازم. بچه مال من باشد. باقی به انتخاب تو، هرچه میخواهی بردار.»(همان:۲۴۸) او مردی را که تابع محض قوانین جامعه است به کناری مینهد؛ زیرا معتقد است که مردان جامعه‌اش به نابرابری بین زن و مرد خو گرفته‌اند.

آنت وقتی با ژولین ملاقات میکند، فرزندش را به او معرفی میکند و به صراحت بیان میدارد که ازدواج نکرده است. این برای مردی در جایگاه ژولین که کاتولیک است، امری غیرقابل پذیرش است. حال آن‌که آنت میخواهد بدون پیش‌داوریها، زندگی فردی خود را داشته باشد.(همان: ۳۱۹) اگرچه، ژولین عاشق آنت است، اما نگران نگاه جامعه است و نمیتواند به میل درونی خود عمل کند.(همان: ۳۱۷)

در رمان چراغها را من خاموش میکنم، پیرزاد نشان میدهد که چگونه «جامعه» از طریق انتظارات خانوادگی، هویتِ فردی زن را مستحیل میکند. «فکر کردم وقت میکنم به کارهایی که دوست دارم برسم. ور ایرادگیر ذهنم پرسید: چه کارهایی؟ در اتاق نشیمن را باز کردم و جواب دادم «نمیدانم» و دلم گرفت.» (پیرزاد، ۱۳۹۱: ۱۹) کلاریس نیز هویت حقیقی خود را در ایفای نقش مادر خلاصه کرده است. او با وجود اینکه درگیر مسائل خانوادگی و به رسیدگی به همسر و فرزندان است، گاهی نیز دنبال کشف ماهیت و جایگاه خود در میان دیگران است: «چرا کسی به فکر من نبود؟ چرا کسی از من نمیپرسید تو چه میخواهی؟ میخواهم چند ساعت در روز تنها باشم، میخواهم با کسی از چیزهایی که دوست دارم حرف بزنم؟» (همان: ۱۷۷) در واقع مشغولیتهای زندگی خانوادگی و انجام وظایف مختلف در نقش همسر و مادر چنان زنان را به خود مشغول میکند که چندان فرصتی برای اندیشیدن به ماهیت و هویت حقیقی خود نمییابند. پیرزاد میکوشد تا تجربیات زندگی خود را بعنوان یک زن به خواننده منتقل کند و مهمترین خواسته زنان یعنی برخورداری از فرصت بیشتر برای خودشناسی و درک هویت واقعی خود در جامعه و خانواده را بخوبی انعکاس دهد.

پیرزاد با انتخاب شخصیت و قهرمان زن تلاش کرده است دغدغه‌ها و مشکلات زندگی زنان را با وفاداری به واقعیت مورد نظر خود بیان کند. او با ترسیم زنانی که درگیر موانع و قراردادهای نظام مردسالار هستند، با اشاراتی پنهان و ضمنی، نگاه منتقدانه‌اش را متوجه مساله مردسالاری میکند و نارضایتی خود از جامعه مردمحور زا با خلق شخصیت زنانی که در برابر این نظام واکنش نشان میدهند، به تصویر میکشد. او این مسئله را از زبان شخصیت اصلی داستان چراغها را من خاموش میکنم به وضوح بیان مینماید: «مسئله اعتقاد نیست. مساله خودخواهی است. ما زنها از صبح تا شب باید جان بکنیم که همه چیز برای شما مردها آماده باشد که به خیال خودتان دنیای بهتری بسازید. نه به فکر ما هستید نه به فکر بچه‌ها.» (همان: ۲۶۲) کلاریس که شخصیتی منفعل و بی‌اراده است، اکنون میخواهد مانند خانم نوراللهی هویتی تازه در اجتماع بیابد، به دیدار او میرود و در این ملاقات است که از زندگی شخصیش بیرون کشیده میشود و به آشوبهای درونیش پی میبرد: «راه رفتم و فکر کردم در خانه ماندن و معاشرت با آدمهای محدود و کلنجار رفتن با مسائل تکراری کلافه‌ام کرده. باید کاری بکنم برای دل خودم مثل خانم نوراللهی.»(همان: ۱۹۸) از سوی دیگر آشنایی با امیل و خانواده‌اش، زندگی یکنواخت کلاریس را دگرگون کرده و موجب ایجاد تحول در شخصیت او میشود. او که پیش از این در حباب زندگی شخصی خود مانده بود، اکنون از این حصار خارج شده و به خودشناسی میپردازد. نویسنده با خلق شخصیت کلاریس و پرداختن به مسائل او، هویت‌یابی و کشف معنای زندگی را در راس توجه خود قرار داده است. تلاش برای کسب هویت اجتماعی یکی از

مهمترین موضوعهای داستانهایی است که به زن و مسائل او میپردازد. در پرتو درک هویت خویشتن است که زن میتواند به تکامل و استقلال راستین برسد.

کلاریس هرچند برای شناخت هویت واقعی خود میکوشد اما در این زمینه موفق نمیشود و نمیتواند تحول و تغییر خاصی در خود به وجود آورد. بنابراین همان روال عادی زندگیش را در پیش میگیرد و تا پایان رمان در همان نقش اولیهٔ خود باقی میماند. هر شب همسر کلاریس قبل از خواب، از او میپرسد: «چراغها را تو خاموش میکنی یا من؟» و کلاریس هم هر بار به او میگوید که چراغها را من خاموش میکنم. «بازتاب زندگی کلاریس در مقام مادر و زن خانه‌دار را در همین یک جمله میتوان دید.»

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف بررسی تطبیقی ساختار و شگردهای روایت در دو رمان جان‌شیفته اثر رومن رولان و چراغها را من خاموش میکنم اثر زویا پیرزاد، نشان داد که روایت در این دو متن صرفاً ابزاری برای انتقال رخدادها نیست، بلکه سازوکاری بنیادین برای شکل‌دهی به تجربه، هویت و معناست. تحلیل داده‌های متنی بر پایه‌ی مبانی روایت‌شناسی نشان داد که هر دو رمان، اگرچه در دو بستر فرهنگی، تاریخی و زبانی متفاوت شکل گرفته‌اند، در بازنمایی سوژه زن و تجربه زیسته او از سازوکارهای روایی پیچیده و هدفمند بهره میگیرند.

یافته‌ها دربارهٔ پرسش نخست پژوهش روشن کرد که ساختار روایت در هر دو اثر بر سازماندهی آگاهانه زاویه دید و کانونی‌شدگی استوار است. در جان‌شیفته، روایت سوم‌شخص با کانونی‌شدگی درونی بر شخصیت آنت، امکانی فراهم میکند تا ذهن، احساس و کنشهای او در پیوند با زمینه‌های اجتماعی و اخلاقی بازنمایی شود. در مقابل، چراغها را من خاموش میکنم با روایت اول‌شخص و همپوشانی راوی و شخصیت اصلی، جهانی محدودتر اما صمیمیتر میسازد که تمام تجربه‌ها از افق ذهنی کلاریس عبور میکند. بنابراین، در هر دو رمان زن نه صرفاً موضوع روایت، بلکه مرکز تولید معناست.

پاسخ به پرسش دوم نشان داد که زاویه دید و کانونی‌شدگی نقش تعیین‌کننده‌ای در نحوهٔ بازنمایی شخصیت زن دارند. در رمان رولان، آنت در افقی گسترده‌تر دیده میشود و هویت او با فشارهای خانوادگی، اخلاقی و اجتماعی پیوند میخورد؛ از اینرو شخصیت زن در این اثر به‌مثابه سوژه‌ای تاریخی و کنشگر در برابر جهان بیرونی تصویر میشود. اما در رمان پیرزاد، تمرکز روایت بر تجربه‌های روزمره، عاطفی و ذهنی کلاریس، هویت زنانه را در سطحی درونیتر و شخصیتر بازنمایی میکند. به این ترتیب، یکی از دلایل اصلی تفاوت اثرگذاری این دو رمان، تفاوت در شیوهٔ کانونی‌سازی و زاویه دید است.

در پاسخ به پرسش سوم، مشخص شد که میزان مداخله‌گری راوی در این دو اثر متفاوت است. در جان‌شیفته، راوی سوم‌شخص با لحنی تحلیلی و گاه تفسیرگر، فاصله‌ای نسبی میان خود و شخصیتها حفظ میکند و از این طریق امکان خوانشی اخلاقی و اجتماعی را فراهم میسازد. در مقابل، در چراغها را من خاموش میکنم، راوی اول‌شخص در درون تجربه شخصیت حل میشود و همین امر مداخله‌گری مستقیم را کاهش میدهد. نتیجه آن‌که خواننده در رمان رولان بیشتر با روایتی تبیین‌گر مواجه است، اما در رمان پیرزاد، جهان داستان از درون آگاهی محدود و شخصی کلاریس تجربه میشود.

یافته‌ها دربارهٔ پرسش چهارم نیز نشان داد که زمان، توصیف و زبان در هر دو رمان نقشی اساسی در شکل‌دهی معنا و هویت زنانه دارند. در جان‌شیفته، زمان روایی، توصیفها و زبان فخیم و تحلیلی، در خدمت تعمیق سیر تحول

شخصیت و پیوند دادن تجربه فردی با تاریخ و جامعه قرار میگیرند. در چراغها را من خاموش میکنم نیز زبان ساده، روزمره و جزئی‌نگر، همراه با توصیفهای دقیق از فضای خانه و روابط خانوادگی، تجربه‌ای نزدیک و ملموس از زیست زنانه میسازد. از این منظر، شگردهای روایی در هر دو متن به ابزارهایی برای بازنمایی وضعیت زن تبدیل میشوند، نه صرفاً عناصر صوری روایت.

در مجموع، این پژوهش نشان داد که با وجود تفاوتهای آشکار میان دو رمان، هر دو در سطح روایت‌شناسی از سازوکارهایی بهره میگیرند که به بازنمایی لایه‌های درونی شخصیت زن و نسبت او با جهان پیرامون منتهی میشود. جان‌شیفته بر پیوند میان آگاهی فردی، اخلاق و تاریخ تأکید میکند، در حالیکه چراغها را من خاموش میکنم بر تجربه روزمره، درونی و خانگی زن متمرکز است. از اینرو، میتوان گفت که تفاوت اصلی دو رمان نه فقط در محتوا، بلکه در نحوه سازماندهی روایت و تولید معناست.

از منظر نظری، این مطالعه نشان داد که روایت‌شناسی ابزاری کارآمد برای تحلیل تطبیقی متون ادبی است؛ زیرا میتواند پیوند میان ساختار روایت و بازنمایی هویت را آشکار کند. همچنین، پژوهش حاضر با قرار دادن دو متن از دو سنت ادبی متفاوت در کنار هم، بر این نکته تأکید کرد که تحلیل روایت میتواند فراتر از تفاوتهای زبانی و فرهنگی، الگوهای مشترک و متمایز بازنمایی سوژه زن را نمایان سازد. در نتیجه، این پژوهش نه‌تنها به پاسخ پرسشهای مطرح‌شده دست یافت، بلکه نشان داد که روایت در هر دو رمان، سازوکاری مرکزی برای شکل‌دهی به تجربهٔ زنانه و معنای ادبی متن است.

مشارکت نویسندگان

این مقاله حاصل تلاش و مشارکت هر دو پژوهشگر سرکار خانم پروانه والامهر و آقای عبدالله حسن‌زاده میرعلی میباشد.

تشکر و قدردانی

این مقاله تحت حمایت مادی دانشگاه سمنان و برگرفته از طرح پسادکتری دانشگاه سمنان با شماره قرارداد ۲۳۴۹۶ است.

تعارض منافع

نویسندگان این مقاله گواهی مینمایند که این اثر در هیچ نشریهٔ داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیتهای پژوهشی تمامی نویسندگان است و ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. این تحقیق طبق کلیهٔ قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچ تخلّف و تقلبی صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش بعهدهٔ نویسندهٔ مسئول است و ایشان مسئولیت کلیه موارد ذکر شده را بر عهده میگیرند.

References

Akhovat, A. (2013). *Dastoor-e Zaban-e Dastan* [The Grammar of Story]. Farda Publication. [In Persian]

Ardalani, Sh. al-H., et al. (2021). Sabk-shenasi-ye nazm va nasr-e farsi (Bahar-e Adab) [Stylistics of Persian poetry and prose]. *Bahar-e Adab: Persian Poetry and Prose Stylistics*, 14(67), 21–36. [In Persian]

Bourdieu, P. (2022). *Symbolic order and social power* (F. Malekzadeh, Trans.). Negah-e No. [In Persian]

Hadavi, H. (2007). Social analysis of Jean-Christophe novel. *Kayhan-e Farhangi*, (252), 52–55. [In Persian]

Makaryk, I. R. (2006). *Encyclopedia of contemporary literary theory* (M. Mohajer & M. Nabavi, Trans.). Agah Publication. [In Persian]

Martin, W. (2010). *Recent theories of narrative* (M. Shahba, Trans.). Hermes. [In Persian]

Mill, J. S. (2014). *The subjection of women* (A. Tabatabai, Trans.). Hermes. [In Persian]

Payandeh, H. (2018). *Daramadi bar Revayat-shenasi* [An introduction to narratology]. Nashr-e Ney. [In Persian]

Pirzad, R. (2012). *Cheragh-ha ra man khamoosh mikonam* [I will turn off the lights] (27th ed.). Nashr-e Markaz. [In Persian]

Ragheb, M. (2012). *Daneshnameh-ye Revayat-shenasi* [Encyclopedia of narratology] (S. Aspargham, F. Tasli-bakhsh, et al., Trans.). Elm Publication. [In Persian]

Rimmon-Kenan, S. (2008). *Narrative fiction: Contemporary poetics* (A. Horri, Trans.). Niloufar. [In Persian]

Rolland, R. (2009). *Jean-Christophe* (M. A. Beh-azin, Trans., 15th ed.). Doostan Publication. [In Persian]

Toolan, M. J. (2004). *Narrative: A critical linguistic introduction* (A. Horri, Trans.). Farabi Cinema Foundation. [In Persian]

Webster, R. (2003). *Studying literary theory: An introduction* (E. Dehnavi, Trans.). Ministry of Culture and Islamic Guidance. [In Persian]

فهرست منابع فارسی

اخوت، احمد (۱۳۹۲)، دستور زبان داستان، اصفهان: نشر فردا

اردلانی، شمس الحاجیه و دیگران (۱۴۰۰)، سبک شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، دوره ۱۴، شماره پیاپی ۶۷، صص ۳۶-۲۱

بوردیو، پیر (۱۴۰۱)، نظم نمادین و قدرت اجتماعی، ترجمه فرنوش ملک‌زاده، تهران: نگاه نو.

پاینده، حسین (۱۳۹۷)، درآمدی بر روایت شناسی، تهران: نشر نی

پیرزاد، رویا (۱۳۹۱)، چراغ ها را من خاموش می کنم، چاپ ۲۷، تهران: نشر مرکز

تولان، مایکل جی (۱۳۸۳)، درآمدی نقادانه-زبان شناختی بر روایت، ترجمه ابوالفضل حری، تهران: بنیاد سینمایی فارابی

راغب، محمد (۱۳۹۱)، دانشنامه روایت شناسی، ترجمه ثمین اسپرغم، فهیمه تسلی بخش و دیگران، تهران، نشر علم.

رولان، رومن(۱۳۸۸)، *جان‌شیفته*، مترجم م.ا. به‌آذین، چاپ پانزدهم، تهران: انتشارات دوستان.

ریمون، شلومیت (۱۳۸۷)، روایت داستانی، بوطیقای معاصر، ترجمه ابوالفضل حری، تهران: انتشارات نیلوفر

مارتین، والاس (۱۳۸۹)، نظریه های روایت، ترجمه محمد شهبا، تهران: نشر هرمس

مکاریک، ایرناریما (۱۳۸۵)، دانش نامه نظریه های ادبی معاصر، ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی، تهران: نشر آگه

میل، جان‌استوارت(۱۳۹۳)، *انقیاد زنان*، مترجم علاءالدین طباطبایی، تهران: هرمس.

وبستر، راجر (۱۳۸۲)، پیش درآمدی بر مطالعه نظریه ادبی، ترجمه الهه دهنوی، تهران: نشر فرهنگ و ارشاد اسلامی

هادوی، حسین(۱۳۸۶)، *«تحلیل اجتماعی رمان جان‌شیفته»*، *کیهان فرهنگی*- شماره ۲۵۲ صص ۵۲-۵۵.

Bakhtin, Mikhail (1981), The Dialogic Imagination. University of Texas Press.

Chatman, S. (1978). *Story and Discourse: Narrative Structure in Fiction and Film*. Cornell University Press.

Cohn, Dorrit (1978), Transparent Minds: Narrative Modes for Presenting Consciousness in Fiction. Princeton University Press.

Genette, Gerard(1980), Narrative Discourse: An Essay in Method .Translated by Jane E: Lewin . Ithaca : Cornell University Press.

Palmer, Alan (2004), Fictional Minds. Lincoln: University of Nebraska Press.

معرفی نویسندگان

پروانه والامهر: پژوهشگر پسادکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران.
(Email: *p.valamehr@semnan.ac.ir*)
(ORCID: 0000-0003-0739-1019)

عبدالله حسن‌زاده میرعلی: دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران.
(Email: *a.hasanzadeh@semnan.ac.ir* نویسنده مسئول:)
(ORCID: 0000-0003-1534-3586)

COPYRIGHTS
©2021 The author(s). This is an poen access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited.

Introducing the authors

Parvaneh Valamehr: Postdoctoral Researcher in Persian Language and Literature, Semnan University, Semnan, Iran.
(Email: *p.valamehr@semnan.ac.ir*)
(ORCID: 0000-0003-0739-1019)

Abdullah Hassanzadeh Mirali: Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Semnan University, Semnan, Iran.
(Email: *a.hasanzadeh@semnan.ac.ir* : Responsible author)
(ORCID: 0000-0003-1534-3586)